

مقدمه

مسأله جبر و تفویض از نخستین مسائل مطرح شده در تاریخ علم کلام می‌باشد که موجب تأسیس برخی حوزه‌های کلامی نیز گشته است. اهمیت این مسأله به دلیل ابعاد گوناگون آن است. می‌توان گفت که عقلانی بودن بسیاری از عقاید دینی در گرو داشتن تصویر درستی از این موضوع است. از جمله این عقاید می‌توان از فلسفه ارسال پیامبران، تکلیف، ثواب و عقاب، معاد و عدل الهی نام برد. در تاریخ کلام اسلامی، به دو مکتب جبر و تفویض برمی‌خوریم که برای حل مسأله ارتباط اراده انسان با اراده خدا و قضا و قدر الهی، پدید آمد. این دو مکتب حد افراط و تفریط در موضوع اراده انسان بود و در مقابل آنها، نظریات دیگری نیز مطرح شد که در صدد ارائه راه وسط بودند. از جمله این نظریات می‌توان از «نظریه کسب» و تقریرهای متعدد آن نام برد.

در احادیث شیعه، ضمن بیان لوازم فاسد دو عقیده جبر و تفویض، نظریه خاصی، که با تعبیر «و امر بین الامرین» بیان می‌شود، ارائه و تبیین شده است. از آنجا که در متون دینی و کلامی، تفویض بر معانی مختلفی اطلاق شده است و از سوی دیگر، در تعیین اهل تفویض و معنای خاص آن در مسأله جبر و تفویض، ابهام و اختلاف نظر وجود دارد، از اینرو، در این مقاله ابتدا معانی تفویض را بیان می‌کنیم، آنگاه به معنی و ملاک تفویضی که در مسأله جبر و تفویض مطرح می‌شود، می‌پردازیم.

تفویض و معانی آن

«تفویض» در لغت به معنای واگذار کردن و تسلیم امری به دیگری و حاکم کردن او در آن امر است.^(۱) باملاحظه فاعل و متعلق و کیفیت تفویض، اقسام و معانی متعددی برای آن پدید می‌آید که برخی از آنها مثبت بوده و دارای ارزش اخلاقی است و برخی دیگر منفی بوده و از دیدگاه دینی مردود است. حال به بیان این اقسام و معانی می‌پردازیم:

۱- اولین معنای تفویض این است که انسان امور و تدابیر خویش را به خداوند واگذار نماید. تفویض امور به خدا و توکل بر خدا قریب به یکدیگرند. از جهت معنای لغوی نیز این دو به یکدیگر نزدیک‌اند. لذا برخی اهل لغت، در تعریف هر یک از این دو، دیگری را اخذ کرده‌اند. قیومی، «توکل» را به «تفویض امری به دیگری و اکتفای به او»^(۲) معنی کرده است و ابن فارس «تفویض» را به «اكتفال در امری به دیگری و رد کردن به او»^(۳) تعریف می‌کند. اهل لغت، در تعریف توکل، گذشته از خصوصیت تفویض، ویژگیهای «اكتفا، اعتماد و

مفوضه

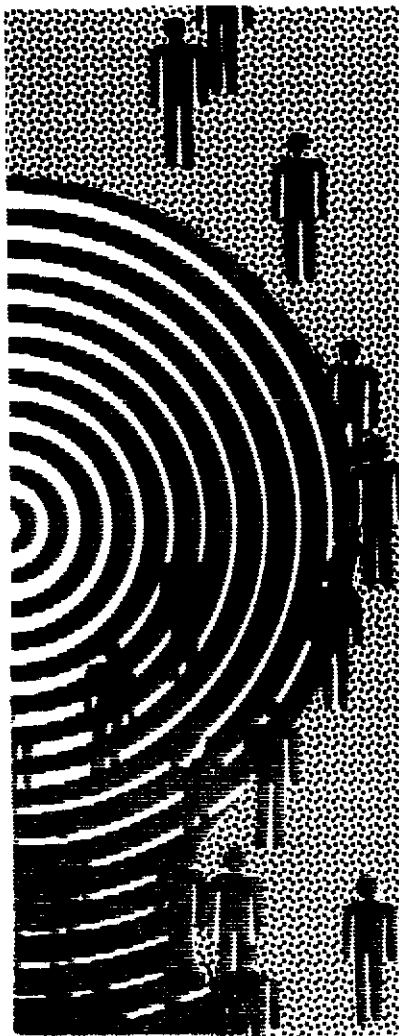
● حجة الاسلام رضا برنجکار

و توفیق موکل نسبت به وکیل و عجز یا اظهار عجز موکل» را بیان کرده‌اند.^(۴) این ویژگیها، گرچه از معنای تفویض مأخوذ نشده‌اند، اما به نظر می‌رسد که لازمه تفویض باشند؛ زیرا معمولاً کسی که کارش را به دیگری واگذار می‌کند نسبت به او اعتماد دارد^(۵) و خود را عاجز از انجام آن کار می‌بیند. بنابراین، «تفویض» و «توکل»، گرچه در اصل معنی با هم متفاوتند، اما قریب به یکدیگرند.

در احادیث، ضمن آنکه برای توکل درجاتی ذکر شده، آمده است: «بوسیله تفویض امور خویش به خدا، بر او توکل کنید»^(۶)

در توضیح معنای اول تفویض، می‌توان گفت: خدای متعال دو نوع اراده دارد: یکی اراده تکوینی و دیگری اراده تشریحی. اراده تکوینی خداتخلف‌ناپذیر است و کسی نمی‌تواند مانع تأثیر آن شود و به محض وقوع آن، متعلقش، یعنی مراد، در خارج تحقق می‌یابد. قرآن کریم درباره این اراده می‌فرماید: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ». (سوره یس: ۸۲) هنگامی که (خدا) چیزی را اراده کند، فرمان او چنان است که به آن گوید: موجود باش، پس موجود خواهد شد. اما اراده تشریحی خدا همان اوامر و نواهی اوست که قابل تخلف است و با عصیان مکلف، عمل مطلوب انجام نمی‌شود. انسان، در زمینه اراده تکوینی، دارای قدرت و استطاعت نیست و به ناچار تسلیم امر خداست، اما در زمینه اراده تشریحی، مختار است و می‌تواند تسلیم اوامر الهی گردد یا مخالفت و عصیان را پیشه سازد؛ زیرا از شرایط تکلیف، قدرت و استطاعت بر انجام یا ترک عمل است.

حال اگر کسی در محدوده اراده تشریحی خدا، اراده خویش را تسلیم اراده الهی سازد و این کار را نه فقط در اعمال ظاهری، بلکه در تمام ابعاد حیات زندگی خویش، بخصوص در حالات درون و تدبیرهای زندگی،^(۷) انجام دهد، در این صورت، به مقام تفویض رسیده است. در واقع، همان‌گونه که اراده تکوینی خدا تکویناً و جبراً بر انسان مسلط است، در اینجا نیز انسان اختیارات اراده تشریحی و خواست خدا را بر اراده و خواست خویش حاکم می‌سازد و امور خویش را به خواست خدا واگذار می‌کند. لازمه چنین تفویضی آن است که شخص به قدرت مطلقه خدا و خیرخواهی او در حق خویش اطمینان داشته و نسبت به تدبیر و اراده او راضی باشد و بداند که هیچ امری بدون اجازه او محقق نخواهد شد و همه دارایی‌ها و توانایی‌ها از سوی خداست و هر لحظه خدا اراده کند، می‌تواند آنها را از انسان سلب نماید. بنابراین، چنین تفویضی، ضمن اینکه با آزادی و اراده انسان منافات ندارد، با عمومیت قدرت



مفوضه، به این معنی، را گروهی از غلاة می‌دانند. وی می‌گوید: «مفوضه گروهی از غلاة‌اند، اما تفاوت آنها با سایر غلاة در این است که ائمه را حادث و مخلوق می‌دانند. با این حال، آفرینش و روزی دادن را به آنها نسبت می‌دهند و معتقدند که خداوند تنها آنان را خلق کرده و خلقت جهان و هر آنچه در آن است و همه افعال را به آنها واگذار کرده است.» (۲۶)

شیخ طوسی عبارتی دارد که می‌توان همین معنای تفویض را از آن برداشت کرد: «دلیلی که مورد بحث قرار گرفت تنها اثبات می‌کند که خلقت این جهان به خدا منتهی می‌شود ولی دلالت نمی‌کند که صانع بی‌واسطه جهان، خداوند قدیم است. بنابراین، باید دلیلی ارائه شود تا مذهب مفوضه نیز باطل شود.» (۲۷) زیرا مفوضه قابل بودند که خلقت در نهایت به خدا منتهی می‌شود و واسطه میان خدا و جهان ائمه علیهم‌السلام هستند و آنان جهان را آفریده‌اند.

در حدیثی، از امام رضا علیه‌السلام نقل شده است که فرمودند: «مَنْ رَزَعَهُ أَنْ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ قُوَّضَ أَمْرُ الْخَلْقِ وَالرِّزْقِ إِلَى حُجَّجِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَقَدْ قَالَ بِالتَّفْوِضِ، وَ الْقَائِلُ بِالْخَيْرِ كَافِرٌ وَ الْقَائِلُ بِالتَّفْوِضِ مُشْرِكٌ.» (۲۸)

کسی که گمان کند خدای عزوجل خلق و رزق را به حجتهای خود واگذار کرده قابل به تفویض گشته است و مشرک می‌باشد و کسی

مجبورساخته و به دلیل منع و نهی از اکثر افعال، امور را به انسانها تفویض نکرده است.» (۲۰)

شیخ صدوق صورت دوم از معنای دوم تفویض را در توضیح جمله «لَا خَيْرَ وَ لَا تَفْوِضَ بَلْ أَمْرٌ تَيْنَ الْأَمْرَيْنِ» چنین بیان می‌کند:

«منظور از جمله مذکور آن است که خداوند بندگان را مجبور به گناه نکرده و امر دین را نیز به آنان واگذار نکرده است تا با آراء و قیاسات خود درباره آن سخن بگویند؛ زیرا خداوند حدود، وظایف، تشریعات، واجبات و مستحبات را معین نموده و دین را کامل کرده است.» (۲۱) وی در جای دیگر، در توضیح جمله مذکور، حدیثی را از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده است. در آن حدیث، در توضیح «أَمْرٌ تَيْنَ الْأَمْرَيْنِ» آمده است: «این مانند آن است که مردی را در حال گناه ببینی و او را از آن نهی کنی ولی او به گناهی ادامه دهد و تو او را رها سازی و او نیز آن گناه را انجام دهد. (در این صورت) اینکه او سخن تو را نپذیرفت و تو او را رها کردی باعث نمی‌شود که تو او را به گناه امر کرده باشی.» (۲۲)

در حدیث مزبور، ظاهراً «نهی کردن» اشاره به عدم تفویض دارد و «رها کردن» و «اجبار نکردن» ناظر بر عدم جبر است.

طبرسی نیز بیانی نظیر بیان شیخ مفید و شیخ صدوق دارد. وی می‌گوید: «تفویضی که امام صادق علیه‌السلام آن را ابطال و خطایش را بیان کرده این اعتقاد است که خداوند اختیار امر و نهی را به انسانها واگذار کرده و آنها را به حال خویش رها کرده است...»

سپس از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند که فرمود: «کسی که گمان کند خدا قبول امر و نهی را به انسانها واگذار کرده است خدا را عاجز دانسته و بر او واجب کرده تا هر عمل خیر و شری را که انسانها مرتکب شوند بپذیرد و امر و نهی را ابطال کرده است.» (۲۳)

در حدیث دیگری، از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است که پس از رد جبر و تفویض فرمودند: «اگر خداوند به انسانها تفویض کرده بود آنها را با امر و نهی محصور نمی‌کرد.» (۲۴)

۳- تفویض و واگذار کردن برخی از امور دین به پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیت او علیهم‌السلام که در آیات و احادیث مورد تأیید و تأکید قرار گرفته است؛ بیان موارد و محدوده این تفویض موجب گسترده شدن بحث می‌شود و با مقصود اصلی این مختصر سازگار نیست.» (۲۵)

۴- تفویض تکوینی خلق و رزق، از سوی خدا، به عده‌ای خاص، به این معنی که خداوند آفرینش جهان و روزی رساندن و تأمین نیازهای موجودات جهان را به پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیتش علیهم‌السلام واگذار کرده است. شیخ مفید مصداق

خدا نیز سازگار است. (۸) در حدیثی وارد شده است که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند: وقتی انسان «لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» گفت امر خویش را به خدا تفویض کرده است و بر خداست که او را کفایت کند.» (۹)

چنین معنایی از تفویض در اخلاق دینی دارای اهمیت ویژه‌ای است و در احادیث به عنوان رکن ایمان، (۱۰) حقیقت عبودیت (۱۱) و یقین (۱۲) معرفی شده است و از جمله آثار آن، می‌توان از عنایت خاص خدا به انسان، (۱۳) آرامش روحی (۱۴) و آسان شدن تحمل ناگواریهای زندگی (۱۵) نام برد.

۲- معنای دوم آن، تفویض تشریحی خدا به انسانهاست، به این معنی که آنان را در تکالیف و اعمالی که باید انجام دهند یا ترک کنند به خودشان واگذار کرده و تکلیف از آنها برداشته شده است. این معنای تفویض می‌تواند دو صورت داشته باشد:

یکی اینکه همه افعال مباح است و انسان هر کاری که بخواهد انجام می‌دهد. این معنی همان اباحیگری و نفی مطلق تکلیف است. بغدادی فرقه مزدکیه را به عنوان اباحیگری پیش از اسلام و فرقه خزمدینی را، که خود به دو گروه بابکیه و مازیاریه تقسیم می‌شوند، از معتقدان به اباحه پس از ظهور اسلام و در حوزه جغرافیای مسلمانان معرفی می‌کند. (۱۶) برخی از فرق غلاة و متصوفه نیز به اباحه متهم شده‌اند. (۱۷) فرقه ابومسلمیه را نیز می‌توان از معتقدان به این مسأله نام برد. (۱۸)

دوم آنکه، انسانها دارای تکالیفی هستند؛ اما تعیین آنها بر عهده خودشان است و خود می‌توانند به کمک عقل خویش حسن و قبح و مصالح و مفاسد همه افعال را دریابند و نیازی به شرایع و احکام دینی ندارند. این عقیده در جهان اسلام از محمد بن زکریای رازی نقل شده و بر این اساس، منکر نبوت قلمداد شده است. (۱۹)

شیخ مفید در بیان معنای حدیث «لَا خَيْرَ وَ لَا تَفْوِضَ بَلْ أَمْرٌ تَيْنَ الْأَمْرَيْنِ» تفویض را به صورت اول از معنای دوم تفویض، یعنی اباحیگری معنی می‌کند. وی، پس از آنکه «جبر» را به مجبور کردن کسی به عملی تعبیر می‌کند و حقیقت آن را ایجاد فعل در او می‌داند، می‌گوید: «تفویض اعتقاد به برداشته شدن منهیات از افعال انسانها و مباح بودن هر عملی است که بخواهند. البته این قول زنادقه و طرفداران اباحیگری است. واسطه میان جبر و تفویض این است که خداوند انسانها را بر افعال خویش قادر ساخته و در عین حال، حدودی را نیز برای افعال در نظر گرفته است... پس، به دلیل متمکن ساختن انسانها بر اعمالشان، آنها را

هم که قایل به جبر باشد کافر است.

۵ و ۶- تفویض تکوینی افعال از سوی خدا به انسانها؛ یعنی خداوند قدرت انجام کارها را به انسانها واگذار و خود از این قدرت کنار کشیده است و بر او و افعالی که از طریق او صادر می‌شود قادر نیست. بر این اساس، گرچه آدمیان در محدوده افعال تفویض شده، اصل توانایی انجام امور را از خداوند دریافت کرده‌اند، اما پس از دریافت آن، خود در انجام افعال خویش مستقل بوده و تحقق افعالشان منوط به اذن و اجازه تکوینی خدا نیست، بلکه اصولاً خداوند چون نسبت به این افعال قادر نیست، نمی‌تواند مانع از تحقق آنها شود و نسبت به متعلق قدرت و اراده انسانها عاجز است.

این معنای تفویض خودمی‌تواند دو صورت داشته باشد: یکی اینکه همه افعال به انسانها واگذار شده است؛ دیگر آنکه تنها در موارد خاصی، مانند تکالیف شرعی، این کار صورت گرفته است. لازمه این تفویض، از یک سو، استقلال انسان و از سوی دیگر، عجز و ضعف خداست. امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «لَمْ يَفُوضِ الْأَمْرَ إِلَيَّ خَلْقِهِ وَهَذَا مِنْهُ وَضَعْفًا وَلَا أُجْبِرُهُمْ عَلَيَّ مَعَاصِيهِ ظُلْمًا» (۲۹)

از این حدیث و احادیث مشابه آن بدست می‌آید که ملاک و علامت اصلی تفویض، که در مقابل جبر مطرح می‌شود، ضعف و عجز خدا و ملاک جبر ظلم خدا نسبت به انسانهاست. علت عجز خدا، این است که نسبت به مقدور انسان قادر نیست و نمی‌تواند جلوی تأثیر آن را بگیرد. از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمودند: «خدا قادرتر از آن است که امور را به انسانها واگذار کرده باشد» (۳۰)

در روایت دیگری، از آن حضرت نقل شده است که فرمودند: «مردم درباره قدر بر سه عقیده‌اند: گروهی گمان می‌کنند که خداوند مردم را بر گناهانشان مجبور ساخته است. این گروه خدا را در حکمش ظالم دانسته و کافرند. گروهی دیگر گمان می‌کنند که امور به آنها واگذار شده است. اینان خدا را در سلطه‌اش سست و ضعیف کرده و کافرند. گروهی هم معتقدند که خداوند انسانها را بر اموری که قادرند مکلف ساخته، نه بر اموری که قدرت آن را ندارند. پس اگر کار نیک انجام می‌دهند خدا را سپاس می‌گزارند و اگر کار زشتی انجام دهند طلب مغفرت می‌کنند. اینان مسلمانان بالغ هستند» (۳۱)

در حدیثی، نقل شده است که در حضور امام رضا علیه السلام مسأله جبر و تفویض مطرح شد. امام علیه السلام فرمودند: «آیا می‌خواهید در این باره، اصلی را به شما آموزش دهم تا هیچ‌گاه دچار اختلاف نشوید و با هر که بحث کردید پیروز

شوید؟» حاضران گفتند: اگر صلاح است بفرمایید. فرمودند: «خداوند با مجبور بودن بندگان اطاعت نمی‌گردد و اگر آنان نافرمانی می‌کنند به این دلیل نیست که بر خدا غلبه کرده‌اند. خدا بندگانش را به حال خود رها نکرده است. او خود مالک همان چیزهایی است که به آنان عطا کرده و نیز نسبت به آنچه آنان را در آن توانا ساخته، قادر و تواناست. اگر مردم تصمیم به اطاعت خدا بگیرند خدا مانع آنان نخواهد شد و اگر تصمیم به نافرمانی بگیرند اگر بخواهد از کار آنان جلوگیری می‌کند ولی اگر جلوگیری نکرد و آنان مرتکب گناه شدند او آنها را به گناه نینداخته است» (۳۲)

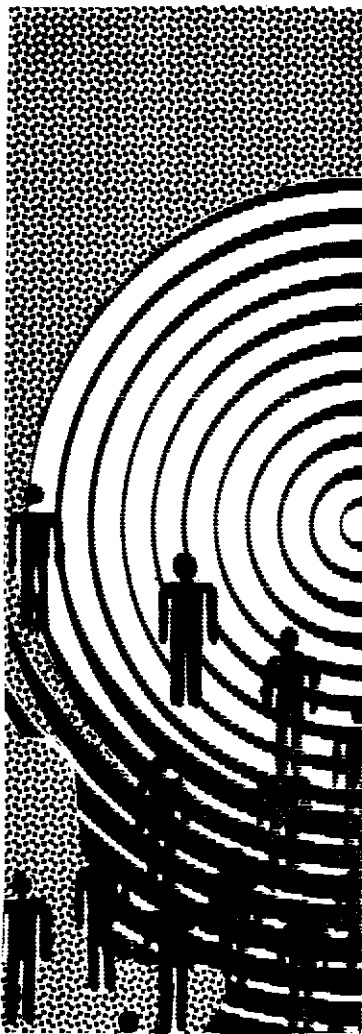
از دو حدیث مذکور، استفاده می‌شود که جبر مردود، آن است که خداوند قدرت انجام فعل را به انسان ندهد ولی او را مکلف به انجام آن کند که لازمه چنین کاری ظالم دانستن خداست. تفویض نیز آن است که خدا قدرت را بطور مطلق به انسان واگذار کند، به گونه‌ای که خود نسبت به آن قدرت و افعالی که از آن صادر می‌شود مالک و قادر نباشد. لازمه این سخن ضعف خدا و استقلال انسان است. «امر بین الامرین» آن است که خدا قدرت انجام افعالی را که مورد تکلیف است به انسان داده و خود نیز مالک آن بوده و نسبت بدان قادر است، بلکه چون مالکیت انسان در طول مالکیت خداست و خداوند نسبت به قدرت املک و اقدر است، از اینرو، هر لحظه که بخواهد می‌تواند از تأثیر قدرت اعطا شده جلوگیری یا اصل قدرت را از انسان سلب کند.

سلب قدرت به این معناست که آدمی نتواند فعل حقیقی و اولیه خویش را، که فعل درونی و قلبی است و عبارت از اراده حقیقی اعمال است، انجام دهد. جلوگیری از تأثیر قدرت و اراده نیز بدان معناست که انسان، گرچه اراده کاری را می‌کند، اما فعل خارجی تحقق نمی‌یابد.

در حدیثی، بر تفوق قدرت خدا نسبت به انسان تأکید شده است: «هُوَ... الْقَادِرُ عَلَى مَا أَقْدَرُهُمْ عَلَيْهِ» (۳۳) خدا نسبت به آنچه انسانها را بر آن قادر ساخته قادر و تواناست.

قضا و قدر

برای روشن شدن معنای پنجم تفویض، لازم است به ارتباط آن با مسأله قضا و قدر اشاره کنیم. البته بحث پیرامون قضا و قدر و معنای دقیق آن در آیات و احادیث و نظریات متکلمان به مجال بیشتری نیازمند است؛ اما بطور خلاصه، می‌توان آن را حضور و دخل و تصرف خدا در اندازه و حدود اشیا و افعال و تحقق آنها دانست.



چنان که دیدیم، تفویض به آزادی مطلق انسان و استقلال او در افعال اختیاری خویش و خلع ید و عجز خدا نسبت به این افعال منجر می‌شود. لازمه این معنی نفی قضا و قدر و دخل و تصرف خداوند در اعمال انسانهاست که معمولاً با عنوان «قدر» بیان می‌شود و معتقدان بدان «قدریه» خوانده می‌شوند. گرچه «قدریه» بر هر دو گروه معتقدان به قضا و قدر و «جبریه» (۳۴) و همچنین بر معتقدان به نفی قضا و قدر و مفروضه اطلاق شده است، (۳۵) اما معمولاً این واژه در باره منکران قضا و قدر استعمال می‌شود. ما نیز در اینجا همین معنی را مورد نظر داریم.

به دلیل تطبیق عقیده تفویض با عقیده مرحوم کلینی، او عنوان «الجبر و القدر و الامر بین الامرین» را برای احادیث جبر و تفویض در نظر گرفته است. (۳۶) در احادیث نیز، گاهی به جای تفویض، قدر را در مقابل جبر مطرح می‌کنند. به عنوان مثال، از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمودند: «لَا جِبْرَ وَلَا قَدَرَ وَلَا كَيْفَ

معاویه بود و او این کار را برای توجیه اعمال خویش و مشروعیت بخشیدن به حکومتش انجام داد. وی معتقد است که افرادی همچون غیلان به دلیل مبارزه با جبر توسط خلفای بنی‌امیه کشته شدند. (۴۸)

مهمترین سندی که درباره عقاید مرجئه قدریه در دست است نامه غیلان دمشقی به عمر بن عبدالعزیز خلیفه اموی است. وی در این نامه به صراحت عقیده جبر را رد می‌کند و لازمه آن را ظالم دانستن خدا و انتساب افعال قبیح به او می‌داند. (۴۹) از این مطالب نمی‌توان تفویض را استنباط کرد؛ اما مورخین علم کلام، عقاید دیگری را نیز به این گروه نسبت داده‌اند: نقل شده است که معبد جهنی به کسی که در نفی تقدیر الهی تعقل می‌کرد، گفت: «لَا قَدَرَّ وَ الْأَمْرُ أَنْفُ». از این سخن برداشت شده که وی نه تنها قضا و قدر الهی را نفی می‌کرده، بلکه منکر علم ازلی خدا نیز بوده است. (۵۰) شهرستانی و بغدادی قول به قدر را به این گروه نسبت داده‌اند. (۵۱) شهرستانی از جمله آراء ابوشمر را قدر و انتساب تقدیر خیر و شر به انسان برمی‌شمرد. (۵۲) بغدادی می‌گوید: لازمه اعتقاد به عدلی که ابوشمر آن را اظهار می‌کرد شرک است؛ زیرا براین اساس، انسانها (در عرض خدا قرار گرفته و) در خالقیت شریک او خواهند بود. (۵۳) اگر انتساب مطالب فوق به این گروه درست باشد می‌توان آنان را جزو «مفوضه» دانست؛ زیرا، از یک سو، منکر قضا و قدر هستند و از سوی دیگر، آدمیان را در عرض خدا می‌نهند و لازمه این هر دو اعتقاد به تفویض است.

دومین گروهی که می‌توان تفویض را به آنها نسبت داد معتزله است. اما متکلمان امامیه معمولاً، در بحث از جبر و تفویض، معتزله را هم رأی امامیه معرفی می‌کنند. علامه حلی، در کتابهای کلامی خویش (۵۴) و فاضل مقداد و ابوالفتح بن مخدوم الحسینی، در شروحاتی که بر باب حادی عشر نگاشته‌اند، (۵۵) بر این شیوه مشی کرده‌اند. شیخ مفید نیز، بجز ضرار و پیروانش، بقیه معتزله را موافق با امامیه می‌داند. (۵۶) چنان که در بحث از معنای دوم تفویض دیدیم، ایشان در توضیح حدیث «لَا جَبْرَ وَ لَا تَفْوِیْضَ بَلْ أَمْرٌ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ»، تفویض را به معنای دوم، یعنی اباحیگری تفسیر کرده‌اند که بر طبق آن، معتزله را نمی‌توان اهل تفویض دانست.

اختلاف نظر معتزله در مسأله قدرت خدا بر مقذور عبد

اما معنای اصلی تفویض در افعال، معنای پنجم است و از اینرو، باید دید که آیا معتزله به این

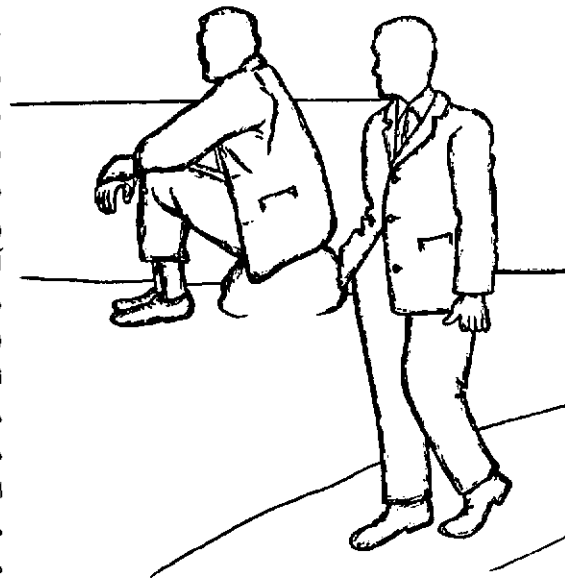
امام، به دلیل کبر سن خود، فرزندشان امام صادق علیه السلام را برای مناظره فرستادند. قدری به امام گفت: هر چه می‌خواهی بپرس. امام فرمود: «سوره حمد را بخوان.» وقتی قدری به آیه «إِنَّا كُنَّا نَعْبُدُ وَ إِنَّا كُنَّا نَسْتَعِينُ» رسید امام فرمود: «از چه کسی کمک می‌خواهی و چه حاجتی به کمک داری اگر کارها به تو واگذار و تفویض شده است.» قدری از پاسخ درماند. (۲۱)

باری به نظر می‌رسد که معنای اصلی تفویض در افعال، که در مقابل جبر در افعال مطرح می‌شود، همین معنای پنجم است، گرچه همان‌گونه که دیدیم معنای دوم و چهارم نیز در مقابل جبر طرح شده است. می‌توان میان معنای دوم و پنجم وجه جامعی در نظر گرفت و آن را معنای ششم دانست، به این بیان که آنچه در مقابل جبر مطلق قرار دارد تفویض مطلق است و بر طبق آن، افعال بطور مطلق (تکویناً و تشریحاً)، به انسانها واگذار شده است. احتمال دارد برخی احادیث ناظر به همین معنی باشند، مانند حدیثی که در معنای دوم نقل شد و در آن آمده بود: «اگر خداوند به انسانها تفویض کرده بود آنها را با امر و نهی محصور نمی‌کرد؛ یعنی اگر خداوند امور را مطلقاً به انسانها واگذار کرده بود دخالت تشریحی خدا بی‌معنی بود.

مفوضه چه کسانی‌اند؟

حال باید دید مفوضه، به معنای پنجم، دقیقاً چه کسانی هستند. دو گروه را می‌توان مصداق این عقیده معرفی کرد: گروه اول کسانی هستند که «مرجئه قدریه» نامیده می‌شوند. مرجئه به سه (۴۲) یا چهار (۴۳) گروه تقسیم می‌شوند که یکی از آنها «مرجئه قدریه» است. اینان، که از اولین فرقه‌های کلامی در میان مسلمانان بشمار می‌روند، هم به «ارجاء» (۴۴) اعتقاد داشتند و هم به نفی تقدیر الهی در افعال انسان، معبد جهنی، غیلان دمشقی، محمد بن شیبب، ابی‌شمر و صالحی جزو این فرقه کلامی ذکر شده‌اند. شهرستانی، غیلان دمشقی را اولین قدری معرفی می‌کند. (۴۵) ابن‌کثیر، معتقد است که معبد جهنی، اولین کسی بود که درباره قدر سخن گفت و غیلان، این عقیده را از او گرفت. وی نقل می‌کند که معبد عقیده قدر را از شخصی از اهل عراق، که مسیحی بوده، آموخته است. (۴۶) مستشرقان نیز در این باره آراء گوناگونی بیان کرده‌اند. (۴۷)

آنچه به‌طور قطع می‌توان به این گروه نسبت داد انکار عقیده جبر است. این عقیده در زمان بنی‌امیه رواج زیادی داشت. قاضی عبدالجبار معتزلی از استادش ابوعلی جبائی نقل می‌کند که اولین کسی که عقیده جبر را اظهار کرد



مَنْزِلَةً بَيْنَهُمَا». (۳۷) در حدیث دیگری از ایشان نقل شده است که: «خداوند کریم تراز آن است که مردم را بر عملی که توانایی انجام آن را ندارند مکلف سازد و عزیزتر از آن است که در سلطنتش امری رخ دهد که آن را اراده نکرده است.» (۳۸)

در جای دیگری فرموده‌اند که: «خداوند برای انجام و ترک افعالی که مورد امر و نهی است راهی قرارداده و انسانها تنها با اذن خدا می‌توانند عملی را انجام دهند یا آن را ترک کنند.» (۳۹)

بنابراین، انسانها از سویی مجبور نیستند؛ چون دارای قدرت و اراده‌اند و از سوی دیگر، اعتقاد به تفویض درست نیست؛ زیرا قضا و قدر الهی بر آنان حاکم است و آنها هیچ عملی را نمی‌توانند انجام دهند مگر اینکه خداوند اذن تکوینی به تحقق آن دهد و مانع صدور فعل نگردد. در قرآن کریم نیز، آمده است: «وَمَا تَشَاوُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» (تکویر: ۲۹)

نقل شده است که شخصی قدری وارد شام شد و مردم از مناظره با او درماندند. عبدالملک بن مروان از والی مدینه خواست تا امام باقر علیه السلام را برای مناظره با او به شام بفرستد.

انسان قادر است بر کسب فعل. (۵۷)

۲- «همه معتزله و قدریه (از جمله ابراهیم نظام و ابوالهذیل) معتقدند که خداوند خود بر چیزی که انسان را بر آن قادر ساخته قدرت ندارد و محال است که مقدر واحد برای دو قادر باشد.» (۵۸)

قائلان قول دوم، که همه - بجز شحام - معتزله هستند، خود به دو دسته تقسیم می‌شوند: (۵۹)

الف: «عبد الوهاب جبائی و کثیری از معتزله؛ آنان می‌گویند: خداوند بر جنس فعلی که انسان را بر آن قادر ساخته قدرت دارد؛ مانند حرکات و سکون و امثال آن. همچنین قادر است که انسانها را بر جنس مقدرانشان مجبور سازد.» (۶۰)

ب: «معتزله بغداد که معتقدند خداوند بر مقدر انسان و جنس مقدر او قادر نیست.» (۶۱)

از میان سه قول معتزله، قول اول به تفویض منجر نمی‌شود؛ زیرا واگذاری قدرت به انسان، به گونه‌ای که لازمه آن رفع قدرت خدا و عجز باشد، پیش نمی‌آید و بر این اساس، می‌توان خداوند را نسبت به افعال انسان قادر، بلکه اقدر دانست - گرچه در موارد فعل اختیاری، که مورد تکلیف است، خداوند از قدرت خود استفاده نمی‌کند. طبق این قول، خداوند با وجود اینکه به انسان قدرت و استطاعت داده است، در عین حال، می‌تواند جلوی فعل او را بگیرد. این جلوگیری ممکن است با گرفتن اصل قدرت و استطاعت از انسان باشد و ممکن است، با وجود استطاعت انسان، از تأثیر آن در فعل خارجی جلوگیری نماید و مانع عمل او گردد. بنابراین، خداوند، از هر حیث و به هر صورت اقدر، است و می‌تواند مانع تأثیر فعل انسان شود، چه فعل جوانحی - که اراده است - و چه فعل خارجی. این نظریه همان نظریه «امر بین الامرین» است که ائمه اطهار علیهم‌السلام و متکلمان امامیه بدان قایلند. ولی از میان معتزله، ظاهراً تنها یک نفر، یعنی شحام، را می‌توان موافق با آن دانست.

قول سوم، که به معتزله بغداد منسوب است، تفویض محض است؛ زیرا لازمه آن رفع ید کامل خداوند و عجز او نسبت به افعال انسان است؛ یعنی با وجود استطاعت انسان، خداوند به هیچ صورت نمی‌تواند مانع انسان شود، چه نسبت به اصل مقدر و چه جنس مقدر. البته اینکه خداوند می‌تواند اصل قدرت را از انسان بگیرد یا نه، طبق این قول، مشکوک است ولی قدر مسلم این است که، با وجود قادر بودن انسان، خداوند نسبت به فعل انسان عاجز بوده و لذا تفویض صادق است. اما قول دوم، که حد وسط دو قول است،

تفویض معتدل است؛ زیرا از این جهت که خداوند بر اصل مقدر انسان عاجز است و نسبت به آن قادر نیست و فعل به انسان تفویض و واگذار شده، قول به تفویض است، اما از این جهت که خداوند بر جنس آن مقدر قادر است و می‌تواند انسان را بر جنس مقورش مجبور سازد و مانع از تأثیر جنس مقدر گردد، تفویض نیست.

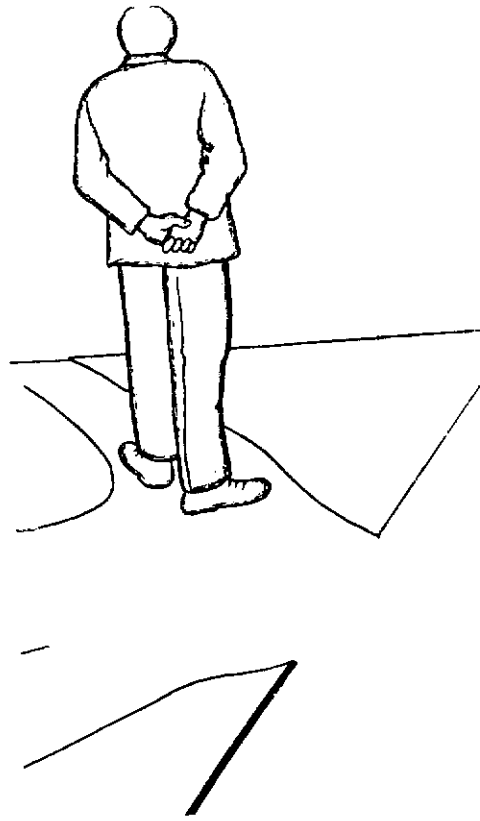
بنابر توضیح مذکور، معلوم می‌شود که همه معتزله، بجز شحام، مفوضه هستند، گرچه برخی مفوضه خالص و برخی مفوضه معتدل‌اند.

قاضی عبدالجبار معتزلی فصل مستقل و مسبوطی از کتاب المغنی را به عنوان «فی استحالة مقدر لقادرین او لقدرتین» اختصاص داده است و دلایل متعددی را بر آن اقامه می‌کند که برخی از مباحث این فصل نیز از استادانش ابوعلی جبائی و ابوهاشم جبائی است. (۶۲) وی حتی تعلق دو قدرتی را که از آن قادر واحد باشد بر مقدر واحد محال می‌داند. (۶۳) وی در کتابهای دیگر خویش نیز همین مطالب را تکرار می‌کند. (۶۴)

شهرستانی این اعتقاد را، که خداوند نسبت به گناهان انسانها قادر نیست، به نظام معتزلی نسبت می‌دهد و می‌گوید: پیروان نظام این نظریه او را قبول نکردند و قایل شدند که خداوند نسبت به این امور قادر است ولی آنها را انجام نمی‌دهد. (۶۵) بنابراین نقل، نظام را می‌توان جزو مفوضه قلمداد کرد ولی اصحاب وی معتقد به تفویض نبودند. اعتقاد به عجز خدا نسبت به برخی امور دیگر نیز به نظام نسبت داده شده است. (۶۶)

شهرستانی از جمله دیگر عقاید ابوعلی و ابوهاشم جبائی را انتساب افعال به انسانها به صورت خلقت و استقلال می‌داند؛ (۶۷) یعنی انسانها مستقل از خواست خدا افعال خویش را خلق می‌کنند. در مباحث پیشین، دیدیم که ملاک تفویض استقلال انسان در امور خویش است.

معتزله را، از حیث انکار قضا و قدر الهی، می‌توان از مفوضه دانست. از دیگر القاب معتزله، قدریه بوده است. (۶۸) بغدادی از جمله عقاید مشترک معتزله را این می‌داند که خداوند در افعال انسانها و حتی اعمال سایر حیوانات هیچ گونه صنع و تقدیری ندارد. وی علت نامیده شدن معتزله به قدریه را همین اعتقاد می‌داند. (۶۹) فضل بن شاذان نیز نفی قضا و قدر را به معتزله نسبت می‌دهد. (۷۰) همچنین نقل شده است که واصل بن عطاء، که مؤسس مکتب اعتزال شمرده می‌شود، در اعتقاد به قدر از مسلک معبد جهنی و غیلان دمشقی پیروی می‌کرده است. (۷۱)



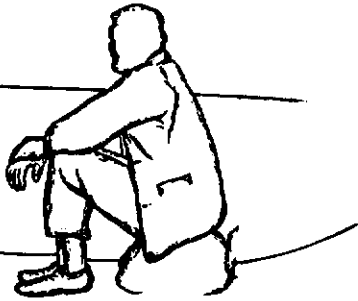
معنی جزو مفوضه هستند یا خیر. بر این اساس که ملاک تفویض عجز و عدم قدرت خدا نسبت به افعال انسان است، این مطلب با این مسأله کلامی که «آیا خداوند بر مقدر عبد قادر است یا خیر؟» پیوند می‌خورد. اشعری این مسأله را به دو اختلاف ارجاع می‌دهد: یکی اینکه آیا خدا بر مقدر عبد قادر است؟ دیگر اینکه آیا خدا بر جنس مقدر عبد قادر است یا قادر نیست؟ وی این دو بحث را در جلد اول و دوم مقالات الاسلامیین طرح کرده است. خلاصه مباحث وی را می‌توان به این صورت بیان کرد که معتزله در این دو مسأله، بطور کلی، به سه فرقه تقسیم می‌شوند:

۱- «شحام معتقد است که خداوند بر آنچه بندگان را بر آن قادر ساخته توانا است و حرکت واحد می‌تواند هم مقدر خدا باشد و هم مقدر انسان. فعلی که مقدر دو قادر، یعنی خدا و انسان، است اگر توسط خداوند انجام شود (نسبت به انسان) فعل اضطراری است و اگر توسط انسان انجام شود فعلی اکتسابی (و اختیاری) خواهد بود. هم خدا و هم انسان قادرند که فعل را به تنهایی انجام دهند...؛ به این صورت که خداوند قادر است بر خلق عمل و

● بی‌نوشتها

- ۱- احمدین فارس بن زکریا، معجم مقاییس اللغة تحقیق عبدالسلام محمدهارون، (قم: مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ ق.)، ج ۴، ص ۴۶۰؛ جوهری، الأصحاح، تحقیق احمد عبدالغفور عطار (بیروت: دارالمعلم للملایین، ۱۴۰۷)، ج ۳، ص ۱۰۹۹؛ فیض، المصباح المنیر، دارالحجره، ۱۴۰۵ ق.)، ص ۴۸۳ و ابن اثیر، النهاية، (قم: اسماعیلیان، ۱۳۶۷ ش.)، ج ۳، ص ۲۷۹.
- ۲- المصباح المنیر، ص ۶۷۰.
- ۳- معجم مقاییس اللغة، ج ۴، ص ۴۶۰.
- ۴- المصباح المنیر، ص ۴۶۰؛ معجم مقاییس اللغة، ج ۶، ص ۱۱۳۶؛ زمخشری، اساس البلاغه، ص ۵۰۸؛ الصحاح، ج ۵، ص ۱۸۴۵؛ النهاية ج ۵، ص ۲۲۱.
- ۵- کلینی، الکافی، تصحیح علی اکبر غفاری، (تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۳۸ ق.)، ج ۲، ص ۶۵، روایت ۵.
- ۶- الکافی، ج ۲، ص ۶۵، روایت ۵؛ مجلسی، بحار الأنوار، (تهران: دارالکتب اسلامیه، ۱۳۶۲)، ج ۷۸، ص ۳۳۶، روایت ۱۸.
- ۷- بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۲۵، روایت ۷۷.
- ۸- گرچه معنای مذکور تفویض و لوازم آن غیر از مسأله جبر و تفویض مصطلح است، اما با نظریه «امر بین الامرین» کاملاً سازگار است.
- ۹- المحاسن، ۵۳/۴۱.
- ۱۰- وزام، تنبیه الخواطر و نزهه التواظر، (بیروت: دارالتعارف)، ج ۲، ص ۱۸۴.
- ۱۱- بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۲۵، روایت ۷۷.
- ۱۲- همان، ج ۷۰، ص ۱۸۰، روایت ۴۸.
- ۱۳- سورة غافر: ۴۵؛ المحاسن، ۵۳/۴۱.
- ۱۴- بحار الأنوار، ج ۱، ص ۷۸، روایت ۱۶۴، باب ۱.
- ۱۵- همان، ج ۱، ص ۲۲۵ - ۷۷.
- ۱۶- عبدالکاتب بغدادی، الفرق بین الفرق، (بیروت: دارالکتب العلمیه)، ص ۲۰۱ و ۲۰۲.
- ۱۷- محمدجواد مشکور، فرهنگ فرق اسلامی، (مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲)، ص ۵.
- ۱۸- اینان معتقد به امامت ابومسلم خراسانی و حلول روح خدا در وی بودند و عمل به هر کاری را روا می‌دانستند. رک. به: نویختی، فرق الشیعیه، ترجمه محمدجواد مشکور، (تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱)، ص ۷۵.
- ۱۹- تاریخ فلسفه در اسلام، به کوشش م.م شریف، (تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲)، ج ۱، ص ۶۲۸.
- ۲۰- تصحیح الاعتقاد، مجموعه، مصنفات شیخ مفید، ج ۵، ص ۴۶ و ۲۷.
- ۲۱- صدوق، التوحید، تصحیح سید ۶ هاشم حسینی طهرانی، (قم: جماعه المدرسین، ۱۳۵۷ ش.)، ص ۲۰۶/۳۰۶.
- ۲۲- صدوق، الاعتقادات، مجموعه مصنفات شیخ مفید، (قم: مؤثر العالمی، بمناسبت ذکری القیة الشیخ المفید، ۱۴۱۳ ق.)، ج ۵، ص ۲۹؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۶۰، روایت ۱۱۳؛ التوحید، ص ۳۶۲.
- ۲۳- طبرسی، الاحتجاج، تحقیق ابراهیم بهادری، محمد هادی، (تهران: اسوه، ۱۴۱۳)، ج ۲، ص ۲۵۴.
- ۲۴- الکافی، ج ۱، ص ۱۵۹، روایت ۱۱.
- ۲۵- الکافی، ج ۱، ص ۲۶۵ - ۲۶۸؛ بحار الأنوار، ج ۱۷، ص ۱ - ۱۴ و ج ۲۵ - ۲۲۸ - ۳۵۰.
- ۲۶- تصحیح الاعتقاد، مجموعه مصنفات شیخ مفید، ج ۵، ص ۱۱۳؛ اوائل المقالات، تصحیح مهدی محقق، (تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی، ۱۳۷۲)، ص ۲۱ و ۱۲۴.
- ۲۷- شیخ طوسی، تمهید الاصول، (تهران: انتشارات

- دانشگاه تهران)، ص ۲۷.
- ۲۸- عیون اخبار الرضا علیه السلام، تصحیح سید مهدی حسینی لاجوردی، (قم: طوس، ۱۳۶۳ ش.)، ج ۱، ص ۱۲۴، روایت ۱۷؛ الاحتجاج، ج ۲، ص ۱۹۷؛ روضة الواعظین، ص ۲۷.
- ۲۹- بحار الأنوار، ج ۵، ص ۱۷، روایت ۲۶.
- ۳۰- التوحید، ۱۱/۳۶۳.
- ۳۱- التوحید، ۵/۳۶۰.
- ۳۲- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۴۴، روایت ۴۸؛ التوحید، ۷/۳۶۱.
- ۳۳- التوحید، ۷/۳۶۱؛ بحار الأنوار، ج ۵، ص ۱۲۳، روایت ۷۱ و ۷۰.
- ۳۴- به عنوان نمونه بنگرید به: بحار الأنوار، ج ۵، ص ۴۷، روایت ۷۳ و ۷۴ و ۷۵.
- ۳۵- برای مثال رجوع کنید به: التوحید، ص ۳۸۲.
- ۳۶- الکافی، ج ۱، ص ۱۵۵.
- ۳۷- الکافی، ج ۱، ص ۱۵۹، روایت ۱۰؛ التوحید، ج ۳، ص ۳۶۰؛ بحار الأنوار، ج ۵، ص ۱۱۶، روایت ۴۷.
- ۳۸- الکافی، ج ۱، ص ۱۶۰، روایت ۱۱۴، ص ۱۶۲، روایت ۴؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۲۵؛ التوحید، ج ۴، ص ۳۶۰.
- ۳۹- بحار الأنوار، ج ۵، ص ۵۱، روایت ۸۴؛ التوحید، ج ۱، ص ۳۵۹.
- ۴۰- تکوین: ۲۹.
- ۴۱- بحار الأنوار، ج ۵، ص ۵۵، روایت ۹۸.
- ۴۲- الفرق بین الفرق، ص ۱۸.
- ۴۳- شهرستانی، الملل و النحل، تحقیق محمد سید گیلانی، (بیروت: دارالفرقه)، ج ۱، ص ۱۳۹.
- ۴۴- درباره معنای «ارجاج» بنگرید به مأخذ قبلی.
- ۴۵- ابن ندیم، الفهرست، رضا تجدد، (تهران: ۱۳۵۰ ش.)، ص ۲۰۱.
- ۴۶- الحافظ ابن کثیر، البداية و النهایه، (بیروت: مکتبه المعارف، ۱۴۱۰ هـ ق.)، ج ۹، ص ۳۲.
- ۴۷- رک: حسین عطوان، فرقه‌های اسلامی در سرزمین شام در عصر اموی، ترجمه حمیدرضا شیخی، (مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۱)، ص ۲۹.
- ۴۸- المغنی فی ابواب التوحید و العدل، ۲/۸.
- ۴۹- رک: ابوزهره، تاریخ المذاهب الاسلامیه، ۱۰۷.
- ۵۰- همان، ص ۱۰۶.
- ۵۱- الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۳۹ و الفرق بین الفرق، ص ۱۸.
- ۵۲- الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۴۵.
- ۵۳- الفرق بین الفرق، ص ۱۵۴.
- ۵۴- علامه حلی، نهج الحق و کشف الصدق، تصحیح عین الله حسینی الازموی، (قم: دارالحجره، ۱۴۰۷ هـ ق.)، ص ۱۰۱؛ علامه حلی انوار الملکوت فی شرح الیاقوت، تحقیق محمد نجمی الزنجانی، (قم: رضی بیدار، ۱۳۶۳ ش.)، ص ۱۱۰؛ کشف المراد، تصحیح آیه‌الله حسن زاده آملی، (قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۷ هـ ق.)، ص ۳۰۸.
- ۵۵- سیوری النافع یوم الحشر و مفتاح البیاب، تحقیق مهدی محقق، (تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مکیگیل، ۱۳۶۵ هـ ش.)، ص ۲۷ و ۱۵۶.
- ۵۶- اوائل المقالات، ص ۱۵.
- ۵۷- اشعری، مقالات الاسلامیین، ج ۲، ص ۲۰۵، ج ۱ ص ۲۵۱.
- ۵۸- همان، ج ۲، ص ۲۰۵. در صفحه ۲۵۱ از جلد اول همین کتاب مطلب بالا به «اکثر معتزله» نسبت داده شده است.
- ۵۹- اشعری در مقالات اسلامیین دو قول فوق را بطور مستقل، در این بحث که «آیا خداوند بر جنس



مقدور عید قادر است یا نه؟» مطرح می‌کند، اما از آنجا که اگر کسی خداوند را بر اصل مقدور عید قادر بداند، به طریق اولی بر جنس مقدور هم قادر خواهد بود پس اختلاف در قدرت خدا بر جنس مقدور عید در واقع در میان منکران قدرت خدا بر مقدور عید مطرح خواهد بود.

۶۰- همان مأخذ، ج ۲، ص ۲۰۶. در صفحه ۲۵۱ از جداول مطلب فوق به «فرقه‌ای از معتزله» نسبت داده شده است. علامه حلی نیز مطلب بالا را به ابوعلی جتائی و ابوهاشم جتائی و تابعین آنها نسبت می‌دهد. رک. به: انوار الملکوت فی شرح الیاقوت، ص ۸۸.

۶۱- همان، ج ۲، ص ۲۰۵. در ص ۲۵۱ از جلد اول مطلب بالا به «فرقه‌ای از معتزله» نسبت داده شده است. علامه حلی نیز این مطلب را به بلخی که از مشایخ معتزله بغداد است، نسبت می‌دهد. انوار الملکوت، ص ۹۱.

۶۲- المغنی فی ابواب التوحید و العدل، ج ۸، ص ۱۰۹ - ۱۶۱.

۶۳- همان، ج ۸، ص ۱۳۰.

۶۴- المحیط بالتکلیف، تحقیق عمر السید عزمی و احمد فؤاد الازهانی، (قاهره: المؤسسة المصریه العامه للتألیف و الاثنا، و النشر)، ص ۳۶۶ - ۳۵۶؛ شرح الاصول الخمسه، تحقیق عبدالکریم عثمان، (قاهره: مکتبه وهبه، ۱۳۸۴ هـ ق.)، ص ۳۷۵.

۶۵- الملل و النحل، ج ۱، ص ۵۴.

۶۶- همان.

۶۷- همان، ج ۱، ص ۸۱؛ ابوزهره اراده مستقل انسان را به همه معتزله نسبت می‌دهد. رک. به: تاریخ المذاهب الاسلامیه، ص ۱۰۶.

۶۸- الملل و النحل، ج ۱، ص ۴۳ و ابوزهره، تاریخ المذاهب الاسلامیه، ص ۱۰۶.

۶۹- الفرق بین الفرق، ص ۷۹.

۷۰- فضل بن شاذان، الايضاح، تصحیح سید جلال‌الدین محدث، (تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۳ ش.)، ص ۶.

۷۱- الملل و النحل، ج ۱، ص ۴۷.